

## تحلیل فقهی - حدیثی اعراض از حق مالکیت

○ امید توکلی کیا\*

چکیده

حق، سلطه‌ای است که برای شخص بر شخص دیگر یا بر مال یا شیء، جعل و اعتبار می‌شود و هر صاحب حقی می‌تواند از حق خویش صرف نظر کند. متعلق حق، گاهی «دین» و گاهی «عین» است. اسقاط حق دینی را «ابراء» و صرف اسقاط حق عینی را «اعراض» گویند. در این نوشتار درصدد تبیین این مطلب هستیم که علاوه بر عمومیت حدیث «سلطنت» و سیره عقلا، روایات نیز بر حجیت مسقط بودن اعراض دلالت دارند؛ هر چند که اکثر فقها در سند و دلالت این روایات خدشه وارد کرده و آنها را دربردارنده این معنا ندانسته‌اند. با وجود روایاتی که از ادله اجتهادی هستند، استناد قائلان زایل نشدن ملکیت به استصحاب که از ادله فقهی است، صحیح به نظر نمی‌رسد.

**کلید واژگان:** روایات اعراض، حق مالکیت، اسقاط حق، زوال ملکیت.

\* کارشناس ارشد حقوق خصوصی و مدرس دانشگاه.

مقدمه

خروج یک شیء از محدوده تسلط شخص، از دو حال خارج نیست:

۱. غیراختیاری: نظیر غصب، سرقت، فرار پرنده و یا غرق شدن اموال در دریا. در این گونه موارد، رابطه ملکیت به دلخواه مالک قطع نشده است.
۲. اختیاری: این صورت چهار فرض دارد: «تملیک عین» به دیگری از طریق بیع، صلح، هبه و وصیت؛ «تملیک منفعت» از طریق اجاره؛ «اباحه منفعت»، مثل عاریه؛ «رفع ید از عین و رها ساختن آن بدون تملیک عین یا منفعت به دیگری و یا اباحه منافع آن». فقط فرض اخیر از مصادیق اعراض است.<sup>۱</sup>

### مفهوم اعراض

اعراض در لغت به معنای روی گرداندن و انصراف است<sup>۲</sup> و در اصطلاح فقه و حقوق به روی گرداندن از مال تحت تملک خویش به نیت ترك مالکیت، اعراض گفته می شود.<sup>۳</sup>

### اقسام اعراض

اعراض به اعتبار متعلق آن، سه قسم است:

۱. اعراض از وطن: ترك وطن به قصد اعراض همیشگی از آن، موجب زوال حکم وطن است.

۲. اعراض از ملک: در اینکه صرف اعراض از ملک، موجب برداشته شدن

۱. ایروانی، جمان المسلك في الاعراض عن الملك، ص ۲۱۶.

۲. حسن مصطفوی، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۸، ص ۹۲. در قرآن کریم در برخی آیات اعراض در این معنا به کار رفته است: آل عمران/ ۲۳، نساء/ ۶۳، اعراف/ ۱۹۹، طه/ ۱۰۰ و ۱۲۴، انبیاء/ ۳۲، نور/ ۴۸، سجده/ ۲۲.

۳. مسعود انصاری و محمد علی طاهری، دانشنامه حقوق خصوصی، ج ۱، ص ۳۵۸.

حق مالکیت می‌گردد یا خیر، اختلاف است. مرحوم حکیم قول نخست را مشهور دانسته است<sup>۴</sup>، اما در انتها در این نسبت مناقشه کرده است.<sup>۵</sup>

۳. اعراض از حق: اعراض از حقوقی مانند حق خیار، شفعه و اختصاص (حق اولویت) که اسقاط پذیرند، موجب برداشته شدن حق است.<sup>۶</sup>

#### اقوال و ادله در مسئله

قائلان به زایل نشدن ملکیت، دو دلیل دارند:

۱. «اطلاق ادله ملکیت»: به عنوان مثال حدیث «النَّاسُ مَسْلُطُونَ عَلٰی اَمْوَالِهِمْ» حاکی از این است که پس از تحقق عنوان مالکیت، شخص نمی‌تواند با روی گردانی از آن، مالکیت را از بین ببرد.

۲. «استصحاب بقای ملکیت»: ایشان می‌گویند در صورتی که شک کنیم بعد از اعراض، آن ملکیت سابق از بین رفت یا همچنان باقی است، بقای ملکیت را استصحاب می‌کنیم و می‌گوییم این مال هنوز ملک اعراض کننده است و با اعراض، از ملکیت او خارج نشده است؛ برای مثال، اگر کسی مالی را پشت در منزل قرار دهد و شک کند که آیا مالکیتش درباره آن از بین رفته یا نه، استصحاب ملکیت جاری می‌شود. بنابراین مقتضای استصحاب، زایل نشدن ملکیت است.<sup>۷</sup>

در مقابل قائلان به زوال ملکیت بر اثر اعراض، سه دلیل بیان کرده‌اند:

۱. «سیره عقلا»: سیره عقلا بر آن است که اگر مالک از مالش اعراض کرد، دیگر آن شخص را مالک، و آن مال را ملک او نمی‌دانند؛ به عنوان مثال، اگر کسی

۴. سید محسن طباطبایی حکیم، مستمسک العروة الوثقی، ج ۱۲، ص ۱۹۷.

۵. همان، ص ۲۰۰.

۶. هاشمی شاهرودی، فرهنگ فقه مطابق مذهب اهل بیت (ع)، ج ۱، ص ۵۷۴.

۷. مولی احمد نراقی، مستند الشیعة، ج ۱۵، ص ۳۷۲-۳۷۳؛ ایروانی، جمان المسلك ...، ص ۲۱۷.

مالی مانند میز یا مبلمانی مندرس را پشت در منزلش بگذارد، بنای عقلا بر این است که اگر از مالش روی گردانده، این اعراض را زایل کننده ملکیت می دانند و این سیره عقلا ردعی ندارد.

۲. عموم «حدیث سلطنت»: عموم حدیث «الناس مسلطون علی أموالهم» دلالت بر این دارد که ملک در ید مالک و تحت سلطه اوست و عموم سلطه مالک چنین اقتضا دارد که او بتواند در هر زمانی آن را از تحت سلطه خویش خارج کند؛ همان طور که می تواند با حفظ اصل ملکیت، ملکیت آن را به دیگری منتقل سازد و چنانچه نتواند یکی از اموال خود را از مالکیت خویش خارج سازد، این محدودیت با تمامیت سلطه و کمال اختیارات او منافات خواهد داشت.

۳. روایات: چندین دسته از روایات در بحث اعراض مطرح شده است و ما در این قسمت پس از دسته بندی این روایات، برای اثبات اینکه بیشتر آنها در بحث اعراض حجیت دارند، به تفکیک به بررسی سند و دلالت هر کدام پرداخته ایم.

#### بررسی روایات اعراض

الف) روایات وارد شده در خصوص غرق شدن کشتی

درباره غرق شدن کشتی، روایتی با دو سند متفاوت نقل شده است:

۱. محمد بن یعقوب، عن علی بن ابراهیم، عن آیه، عن النوفلی، عن السکونی، عن ابی عبداللّه (ع) - فی حدیث - عن امیر المؤمنین (ع)، قال: «وإذا غرقت السفینة و ما فیها، فأصابه الناس فما قذف به البحر علی ساحله فهو لأهله و هم أحقّ به و ما غاص علیه الناس و ترکه صاحبه فهو لهم»<sup>۸</sup>

هرگاه کشتی و آنچه در آن است غرق شود و اموال به دست مردم بیفتد، آن اموالی که دریا آنها را به ساحل افکنده، متعلق به صاحبانش خواهد بود و آن

۸. حرّ عاملی، وسائل الشیعة، ج ۲۵، ص ۴۵۵.

اموالی که مردم با غواصی به دست آورده‌اند و صاحبانشان آنها را رها کرده‌اند، متعلق به خارج کنندگان آن اموال است.

بحث سنّی: روایت از نظر سنّی موثق است. سکونی هر چند عامی مذهب است، اما فقهای امامیه به روایات او اعتماد می‌کنند و در غالب موارد منقول از سکونی، نوفلی (حسین بن یزید) از او نقل می‌کند؛ لذا به روایات نوفلی هم اعتماد می‌کنند.

برخی می‌فرمایند که این روایت از بحث اعراض، اجنبی است؛ زیرا اعراض متوقف است بر اینکه انسان بداند کشتی غرق شده و مال او هم در آن بوده؛ در حالی که ممکن است مالک اصلاً از غرق شدن کشتی خبر نداشته باشد یا نداند که مال او در کشتی بوده. از سوی دیگر ممکن است وی امید داشته باشد که این مال به وسیله جزر و مد از دریا خارج شود؛ در این صورت، طبیعی است که از مال خود اعراض نکرده است. بنابراین موضوع روایت سکونی «تالف عرفی» است که با اعراض، نسبت عموم و خصوص من وجه دارد.<sup>۹</sup>

به نظر می‌رسد تعبیر «و ترکه صاحبه» که در روایت سکونی وارد شده، در استدلال مذکور مورد توجه قرار نگرفته است. از این عبارت چنین استفاده می‌شود که تملک مال غرق شده توسط غواصان، مشروط به اعراض مالک آن است. برخی می‌فرمایند که این حدیث صراحت در اعراض مالک دارد.<sup>۱۰</sup>

مشابه روایت پیشین، از شعیری با سند ذیل نقل شده است:

۲. محمد بن الحسن یاسناده عن محمد بن أحمد بن یحیی، عن ابي عبد الله، عن منصور بن العباس، عن الحسن بن علي بن يقطين، عن أمية بن عمرو،

۹. خویی، موسوعة الإمام الخوئي، ج ۳۰، ص ۴۶۰.

۱۰ صافی گلپایگانی، ذخیره العقبی، ج ۱۰، ص ۷۶؛ منتظری، کتاب الخمس والانفال، ص ۱۰۴؛ سبحانی، الخمس فی الشریعة الإسلامیة، ص ۱۸۴.

عن الشعیری، قال: سئل أبو عبد الله (ع) عن سفينة انكسرت في البحر فاخرج بعضها بالغوص و اخرج البحر بعض ما غرق فيها، فقال: أما ما اخرج البحر فهو لاهله، الله اخرجها و أما ما اخرج بالغوص فهو لهم و هم أحقّ به؛<sup>۱۱</sup> ... در مورد یک کشتی که در دریا شکسته و اموال و محموله آن غرق شده، از امام صادق (ع) پرسش شد. آن حضرت فرمود: اموالی که دریا بیرون می افکند، متعلق به صاحبانش است و اموالی که با غواصی خارج می شود، متعلق به کسی است که آنها را خارج کرده است.

سند این روایت به دلیل وجود افرادی همچون ابی عبد الله (محمد بن احمد رازی جامورانی) که به لحاظ حدیثی، فردی ضعیف و دچار فساد عقیده بوده است، و منصور بن عباس که نجاشی وی را مضطرب الامر دانسته است، و امیه بن عمرو که واقفی مذهب بوده و توثیق نشده است،<sup>۱۲</sup> و شعیری (اسماعیل بن ابی زیاد سکونی) که به گفته برخی<sup>۱۳</sup> مورد نفرین امام صادق (ع) قرار گرفته، ضعیف است<sup>۱۴</sup>. برخی معتقدند که ضمیر در «فهو لهم» به صاحبان کالا برمی گردد و تفصیل تنها به جهت سبب خروج مالی است که گاهی دریا و گاهی غواصی است.<sup>۱۵</sup> این مطلب اولاً با ظاهر روایت سازگاری ندارد و کاملاً بعید است؛<sup>۱۶</sup> زیرا ظاهر روایت

۱۱. حر عاملی، وسائل الشیعة، ج ۲۵، ص ۴۵۵-۴۵۶.

۱۲. مامقانی، تنقیح المقال، ج ۱۱، ص ۲۱۳.

۱۳. مقداد بن عبدالله سیوری حلی، التنقیح الرائع، ج ۴، ص ۲۷۱.

۱۴. شهید ثانی، مسالک الافهام، ج ۱۴، ص ۷۷؛ سبحانی، نظام القضاء و الشهادة، ج ۲، ص

۷۹. برخی (حسینی کوه کمری) معتقدند شعیری که مورد لعن امام صادق (ع) قرار گرفته،

«ابواسماعیل بشار شعیری» بوده است، نه شعیری راوی روایت که «اسماعیل بن ابی زیاد

سکونی» است. (مقداد بن عبدالله سیوری حلی، التنقیح الرائع، ج ۴، پاورقی ۱، ص ۲۷۲).

۱۵. نجفی، جواهر الکلام، ج ۴۰، ص ۴۰۰.

۱۶. فاضل هندی، کشف اللثام و الابهام، ج ۱۰، ص ۱۳۶.

در مقام تفصیل بین مالکان است و نه آنچه خداوند یا دیگری از دریا خارج کرده است؛<sup>۱۷</sup> ثانیاً تفصیل به جهت سبب خروج - همانند تفصیل بین اینکه خروج مال در شب بوده است یا روز - ارتباطی با حکم شرعی مسئله ندارد.<sup>۱۸</sup>

به نظر می‌رسد مفاد این روایت نیز در بحث اعراض قابل استناد است و مخالفتی با قواعد ندارد؛ چرا که مخالفت در صورتی است که غواصی را از اسباب ملکیت بدانیم؛ در حالی که اولاً غواصی از اسباب تملیک نیست،<sup>۱۹</sup> ثانیاً از عبارت: «و ترکه صاحبه» در روایت سکونی، اعراض مالک را از اموالی که متعلق به غواصان است، می‌توان استنباط کرد و قرائن حالیه (ترك کردن محل غرق شدن اموال و بازنگشتن به مدت طولانی) نیز بر اعراض مالک از اموالی که غواصان به دست می‌آورند، دلالت دارد. مؤید این مطلب، فرمایش برخی فقهاست که این روایت را حمل بر اعراض کرده‌اند.<sup>۲۰</sup>

بنابراین هرچند سند این روایت ضعیف است، ولی بنا به فرموده محقق سبزواری، مشهور فقها به آن عمل کرده‌اند<sup>۲۱</sup> و بسیاری بر این عقیده‌اند که عمل مشهور (شهرت عملی) ضعف سند را جبران خواهد کرد.<sup>۲۲</sup> حتی برخی (شهید ثانی، محقق بهبهانی) نه تنها شهرت را جبران کننده ضعف سند می‌دانند، بلکه

۱۷. سبحانی، نظام القضاء و الشهادة، ج ۲، ص ۸۰.

۱۸. تبریزی، أسس القضاء و الشهادة، ص ۳۳۹.

۱۹. رشتی، کتاب القضاء، ج ۲، ص ۱۲۲؛ فاضل هندی، كشف اللثام والابهام، ج ۱۰، ص

۱۳۶؛ یوسف بحرانی، الحدائق الناضرة، ج ۱۲، ص ۳۴۵.

۲۰. محمدباقر سبزواری، كفاية الاحكام، ج ۲، ص ۷۲۴.

۲۱. البته برخی معتقدند شهرت، ضعف سند را جبران نمی‌کند. (محمد عاملی، مسدراك

الاحكام، ج ۳، ص ۲۶۸؛ آشتیانی، کتاب القضاء، ج ۲، ص ۸۷۹؛ موسوی خویی،

مصباح الاصول، ج ۲، ص ۲۷۰).

۲۲. شهید ثانی، مسالک الافهام، ج ۱۴، ص ۷۷ حسین بن محمد بحرانی، الانوار اللوامع، ج

۱۴، ص ۱۸۲؛ کاشف الغطاء، انوار الفقاهة - کتاب القضاء، ص ۱۳۸.

روایت جبران کننده به شهرت را، قوی تر از روایات صحیحیه می شمارند. ۲۳ لذا بر این مبنا روایت یاد شده حجیت دارد و می توان از آن در بحث اعراض استفاده کرد و بر فرض که شهرت را جبران کننده ضعف سند ندانیم، دست کم می توان از مفاد روایت به عنوان مؤید استفاده کرد. ۲۴

### ب) روایات وارد شده در خصوص فروش خاکه زرگری

۱. محمد بن یعقوب، عن عدة من أصحابنا، عن أحمد بن أبي عبدالله، عن علي بن حديد، عن علي بن ميمون الصائغ، قال: سألت أبا عبد الله (ع) عما يكس من التراب فأبيعه فما أصنع به؟ قال: تصدق به فإمّا لك وإمّا لاهله، قال: قلت: فإنّ فيه ذهباً وفضّة و حديداً فبأيّ شيء أبيعه؟ قال: بعه بطعام، قلت: فإن كان لي قرابة محتاج أعطيه منه؟ قال: نعم ۲۵؛

علی بن میمون می گوید: از امام صادق (ع) پرسیدم: خاکروبه های زرگری را می فروشم. با بهای آن چه کنم؟ امام فرمود: آن را از جانب خودت یا صاحبانش صدقه بده. گفتم: در آن طلا و نقره و آهن وجود دارد، به چه چیز آن را بفروشم؟ امام فرمود: آن را با مواد خوراکی معامله کن. گفتم: اگر خویشان نیازمندی داشته باشم، می توانم به آنها بدهم؟ امام (ع) فرمود: آری.

۲۳. ربانی، دانش درایة الحدیث، ص ۱۰۱.

۲۴. برخی فقها دو روایت سکونی و شعیری را یک روایت دانسته اند که از دو طریق نقل شده است که هر دو یک شخص (شهید ثانی، مسالک الافهام، ج ۱۴، ص ۷۷؛ موسوی خویی، موسوعة الامام الخویی، ج ۳۰، ص ۴۶۰) و منسوب به باب الشعیرند که نام محله ای در بغداد است، می باشند. (سیحانی، نظام القضاء والشهادة، ج ۲، ص ۷۹) البته برخی معتقدند که شعیری، شاگرد اسماعیل بن ابی زیاد سکونی بوده است؛ ولی صاحب مفتاح الکرامة می گوید که لقب «شعیری» برای جماعتی به کار می رود که مشهورترین آنها سکونی است و شاید شاگرد، لقب استاد را برای خود برگزیده است. (سیدجواد عاملی، مفتاح الکرامة، ج ۱۰، ص ۱۳۵)

۲۵. حرعاملی، وسائل الشیعة، ج ۱۸، ص ۲۰۲.



منظور از احمد بن ابی عبداللّه، احمد بن محمد بن خالد برقی است که نجاشی و شیخ طوسی شخص او را موثق دانسته‌اند و فقط گفته‌اند که از افراد ضعیف، حدیث نقل می‌کرده است.<sup>۲۶</sup> حق این است که نقل روایت از افراد ضعیف، نه دلیل ضعیف بودن راوی است و نه دلیل بر ضعیف بودن روایت هنگامی که مستند به شخص موثقی باشد؛ از طرف دیگر روایات زیادی وجود دارد که بزرگان از افراد ضعیف نقل کرده‌اند.<sup>۲۷</sup> محدث نوری نیز وی را از بزرگان حدیث دانسته است.<sup>۲۸</sup> مشهور شده که علی بن حدید به دلیل اینکه شیخ طوسی در چندین موضع، وی را تضعیف کرده است<sup>۲۹</sup> و برخی نیز وی را فطحی مذهب دانسته‌اند،<sup>۳۰</sup> ضعیف است؛ در حالی که وی از کسانی است که مورد وثوق ائمه بوده و ایشان مردم را به رجوع و عمل به روایات وی امر می‌فرموده‌اند.<sup>۳۱</sup> برخی نیز وی را شخص موثقی دانسته‌اند.<sup>۳۲</sup> برخی دیگر در جواب جرح وی به دلیل فطحی مذهب بودنش گفته‌اند: «عدم تنافی الوثاقة مع كون الرجل فطحياً».<sup>۳۳</sup> علامه حلّی، علی بن میمون را موثق دانسته و می‌فرماید: «الأقرب عندي قبول روايته»؛ علاوه بر اینکه امام صادق(ع) در حق وی دعا فرموده است<sup>۳۴</sup>.

برخی فقها دلالت این روایت را «قوی» دانسته‌اند<sup>۳۵</sup>. شهید ثانی در مبحث بیع

۲۶. همان، ج ۳۰، ص ۳۰۴-۳۱۰.

۲۷. سید مهدی بحر العلوم، الفوائد الرجالية، ج ۱، ص ۳۳۸-۳۳۹.

۲۸. نوری، خاتمة المستدرک، ج ۴، ص ۳۹.

۲۹. طوسی، تهذیب الاحکام، ج ۷، ص ۱۰۱؛ همو، الاستبصار، ج ۱، ص ۴۰؛ همو، ج ۳، ص ۹۵.

۳۰. کشی، رجال کشی و اختیار معرفة الرجال، ص ۵۷۰.

۳۱. حر عاملی، وسائل الشیعة، ج ۳۰، ص ۲۳۳.

۳۲. سید مهدی بحر العلوم، الفوائد الرجالية، ج ۱، ص ۴۰۵.

۳۳. موسوی خوئی، معجم رجال الحدیث، ج ۱۲، ص ۳۳۱.

۳۴. علامه حلّی، رجال العلامة الحلّی - خلاصة الاقوال فی معرفة احوال الرجال، ص ۹۶.

۳۵. محمد تقی مجلسی، روضة المتقین، ج ۷، ص ۳۲۹.

صرف، آنجا که درباره خاکه زرگری تعیین تکلیف می‌کند، می‌فرماید: «اگر قرائن دال بر اعراض مالک وجود داشته باشد، شخص زرگر می‌تواند آن اموال را تملک کند، همچون سایر اموال که صاحبانشان از آنها اعراض می‌کنند».<sup>۳۶</sup> بنابراین صرف اعراض، سبب خروج مال از ملکیت مالک می‌گردد؛ البته مشروط بر اینکه قرائن و شواهد حال، بر آن دلالت داشته باشد. ایشان سپس به عنوان یک قاعده کلی بیان می‌کند هر مالی که مالک از آن اعراض کند، از ملکیت مالکش خارج می‌گردد و دیگری می‌تواند آن را تملک کند و این قاعده، علاوه بر زرگری، بر دیگر مشاغل همچون آهنگری، خیاطی و نانواپی نیز صدق می‌کند. برخی معتقدند که این روایت اگر با قرائن مفید علم همراه باشد، دلالت بر اعراض دارد؛ به ویژه درباره اموالی که در عرف، به طور معمول از آنها اعراض می‌شود، با توجه به عرف، ظن را نیز می‌توانیم معتبر بدانیم.<sup>۳۷</sup> برخی دیگر گفته‌اند وجه تردید در اینکه فرمود: «إمّا لك وإمّا لأهله»، اعراض و عدم اعراض مالک از آن است.<sup>۳۸</sup> برخی نیز معتقدند که عبارت «اما لك» تنها در صورت اعراض واقعی مالک صحیح است که زرگر می‌تواند آن را تملک کند و در غیر این صورت باید متعلق به مالکش باشد<sup>۳۹</sup> و تخییر بی معنا خواهد بود. برخی فرموده‌اند احتمال اعراض در حدیث یادشده بعید است؛ زیرا صدقه، حکم مال مجهول المالک است و اگر اعراض محقق باشد، باید خاکه زرگری متعلق به زرگر باشد و هرگونه که بخواهد در آن تصرف کند، نه اینکه مکلف به صدقه گردد.<sup>۴۰</sup> در جواب گفته شده است که امر به

۳۶. شهید ثانی، مسالک الافهام، ج ۳، ص ۳۵۲.

۳۷. محمدباقر سبزواری، کفایة الاحکام، ج ۱، ص ۵۰۶.

۳۸. فیض کاشانی، الوافی، ج ۱۸، ص ۶۲۸.

۳۹. طباطبایی یزدی، حاشیة کتاب المکاسب، ج ۱، ص ۱۹۱ و ۱۹۲؛ مجلسی، روضة المتقین، ج ۱۱، ص ۱۳۴.

۴۰. یوسف بحرانی، الحدائق الناضرة، ج ۱۹، ص ۳۱۲.

صدقه دادن، به دلیل جهل به اعراض و عدم آن است و لذا در صورت وجود نشانه‌ای بر اعراض صاحب مال، زرگر مالک آن می‌گردد. تکلیف به دادن صدقه نیز حمل بر استحباب می‌شود و مؤید این مطلب، کلام امام است که می‌فرماید: «إِمَّا لَكَ وَإِمَّا لِأَهْلِهِ».<sup>۴۱</sup>

شبهه این روایت با سندی دیگر از علی بن میمون نیز نقل شده است:

و يَأْسِنَادُهُ عَنْ مُحَمَّدَ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى عَنْ عِمْرَانَ عَنْ أَيُّوبَ عَنْ صَفْوَانَ عَنْ عَلِيٍّ الصَّائِغِ، قَالَ: «سَأَلْتُهُ عَنْ تُرَابِ الصَّوْغَيْنِ وَإِنَّا نَبِيعُهُ، قَالَ: أَمَّا تَسْتَطِيعُ أَنْ تَسْتَحْلِلَهُ مِنْ صَاحِبِهِ؟ قَالَ: قُلْتُ: لَآ، إِذَا أَخْبَرْتَهُ أَنَّهُمَنِي، قَالَ: بَعَهُ، قُلْتُ: بِأَيِّ شَيْءٍ نَبِيعُهُ؟ قَالَ: بِطَعَامٍ، قُلْتُ: فَأَيُّ شَيْءٍ أَصْنَعُ بِهِ؟ قَالَ: تَصَدَّقُ بِهِ إِمَّا لَكَ وَإِمَّا لِأَهْلِهِ قُلْتُ: إِنْ كَانَ ذَا قَرَابَةٍ مُحْتَاجًا أَصْلَهُ؟ قَالَ: نَعَمْ».<sup>۴۲</sup>

علی صایغ گوید: از امام صادق (ع) در باره خاک (مغازه) ریخته گران پرسیدم و این که ما آن را می‌فروشیم، حضرت فرمود: نمی‌توانی از صاحبش حلالیت بطلبی؟ گفتم: نه چون اگر به او بگویم مرا متهم می‌کند، فرمود: آن را بفروش، گفتم: در مقابل چه چیز بفروشم؟ فرمود: در مقابل طعام، گفتم: آن طعام را چه کنم؟ فرمود: صدقه بده (ثواب آن) یا برای تو است و یا برای صاحبانش (چون معلوم نیست صاحب آن اعراض کرده یا خیر) گفتم: اگر خویشاوندی نیازمند داشته باشم به او صله دهم؟ فرمود: آری.

(ج) روایات وارد شده در خصوص لقطه حیوانات

۱. عن عدة من أصحابنا، عن أحمد بن محمد و سهل بن زياد جميعاً، عن ابن محبوب، عن عبد الله بن سنان، عن أبي عبد الله (ع)، قال: «من أصاب

۴۱. طباطبایی یزدی، حاشیه کتاب المکاسب، ج ۱، ص ۱۹۱.

۴۲. حرعاملی، وسائل الشیعة، ج ۱۸، ص ۲۰۲، ح ۲.

مالاً أو بعيراً في فلاة من الأرض قد كَلَّتْ وقامت (و سَيِّبها صاحبها ممّا لم يتبعه)، فاخذها غيره فاقام عليها و أنفق نفقةً حتى أحيأها من الكلال و من الموت، فهي له و لا سبيل له عليها و إنّما هي مثل الشيء المباح؛<sup>٣٣</sup> هر کس به مال یا شتری در بیابان برخورد کند که توان حرکت نداشته و صاحبش آن را به دلیل آنکه با او همراهی نمی کرده، رها کرده باشد و این شخص آن را با صرف هزینه و آب و علف توان بخشد و از ناتوانی و مرگ نجات دهد، مال او می شود و مالکش دیگر بر او حقی ندارد و مانند اشپای مباح است».

بیشتر فقها این روایت را صحیح دانسته و برخی فرموده اند که این روایت دال بر این است که مال بعد از اعراض مالکش، شبه مباح است. وجه شبه آن نیز این است که اعراض سبب خروج مال از ملکیت شخص می گردد و پس از آن هرکس آن را تملک کند، مالکش می شود و ذکر کلمه «بعیر» از باب تمثیل است. بنابراین هر مالی که صاحبش از آن اعراض کند، از ملکیت مالکش خارج می گردد و روایت سفینه مؤید این معناست.<sup>٣٤</sup> برخی می گویند: عبارت: «و إنّما هي مثل الشيء المباح» بر اعراض دلالت دارد.<sup>٣٥</sup>

٢. عن محمد بن يحيى، عن عبدالله بن محمد، عن أبيه، عن عبدالله بن المغيرة، عن السكوني، عن أبي عبدالله (ع): «إن أمير المؤمنين (عليه السلام) قضى في رجل ترك دابته من جهد، فقال: إن تركها في كلاء و ماء و أمن فهي له، يأخذها حيث أصابها، و إن تركها في خوف و على غير ماء و لا كلاء، فهي لمن أصابها؛<sup>٣٦</sup>

٣٣. همان، ج ٢٥، ص ٤٥٨.

٣٤. نجفی، جواهر الکلام، ج ٣٦، ص ٢٠٨.

٣٥. مجلسی، روضة المتقين، ج ١٠، ص ٤٣٢.

٣٦. حرعاملی، وسائل الشیعة، ج ٢٥، ص ٤٥٨.

امیرالمؤمنین (ع) در مورد مردی که حیوان خود را در بیابان رها ساخته بود، چنین قضاوت کرد که اگر آن را در کنار آب و علف و جای امن رها ساخته، مال خود اوست، هر وقت بخواهد می تواند آن را با خود ببرد؛ ولی اگر آن را در بیابان نا امن و بی آب و علف رها ساخته باشد، مال کسی است که آن را تیمار کند».

برخی<sup>۴۷</sup> این روایت را از جهت سکونی ضعیف شمرده اند، ولی به عقیده برخی از فقها، اصحاب ما بر عمل به روایات سکونی اجماع دارند.<sup>۴۸</sup> از طرف دیگر، عبدالله بن مغیره که این روایت را از سکونی نقل کرده از اصحاب اجماع<sup>۴۹</sup> است. ۵۰

برخی از فقها معتقدند که ذیل حدیث بر اعراض دلالت دارد و می توان از آن الغای خصوصیت کرد و گفت: هر مالی که صاحبش از آن اعراض، و آن را رها

۴۷. مجلسی، مرآة العقول، ج ۱۹، ص ۱۱۵.

۴۸. طوسی، العدة في اصول الفقه، ج ۱، ص ۱۴۹-۱۵۰.

۴۹. این اصطلاح در علم رجال، بر گروهی ویژه از راویان احادیث اطلاق می شود که بر تصدیق روایاتشان و نیز مقام علمی و فقامتشان اجماع شده است.

به قول مشهور، اصحاب اجماع هیچده نفر هستند:

«زرارة بن اعین معروف بن خربوذ، برید بن معاویه، ابوبصیر اسد- و به قولی مراد فضیل بن یسار و محمد بن مسلم، از اصحاب امام باقر و امام صادق علیهما السلام؛ جمیل بن دراج، عبدالله بن مسکان، عبدالله بن بکیر، حماد بن عیسی، حماد بن عثمان و ابان بن عثمان، از یاران امام صادق علیه السلام؛

یونس بن عبدالرحمان، صفوان بن یحیی، محمد بن ابی عمیر، عبدالله بن مغیره، حسن بن محبوب و احمد بن محمد بن ابی نصر، از شاگردان امام کاظم و امام رضا علیهما السلام.

۵۰. کشتی، رجال الکشتی (اختیار معرفة الرجال)، ص ۵۵۶؛ حر عاملی، وسائل الشیعة، ج ۳۰، ص ۲۲۳-۴۱۴.

کند، جزء مباحات اصلی خواهد بود و هر کسی می تواند آن را تملک کند. ۵۱  
عبارت «ترك دابته»، دلالت دارد بر اینکه اعراض از مال، سبب انقطاع ملکیت  
می گردد و بر فرض ضعف سند، حداقل از آن می توان به عنوان مؤیدی بر بحث  
اعراض استفاده کرد. ۵۲

مشابه این روایت، روایتی با سند دیگر و اندکی تفاوت در عبارت نقل شده

است:

عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ شَمُونَ عَنِ الْأَصَمِّ عَنْ مِسْمَعٍ عَنْ  
أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع)، قَالَ: «إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ (ع) كَانَ يَقُولُ فِي الدَّابَّةِ إِذَا سَرَّحَهَا  
أَهْلُهَا أَوْ عَجَزُوا عَنْ عِلْفِهَا أَوْ نَفَقَتْهَا فَهِيَ لِلَّذِي أَحْيَاهَا. قَالَ: وَقَضَى  
أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (ع) فِي رَجُلٍ تَرَكَ (دَابَّةً بِمَضِيْعَةٍ) فَقَالَ: إِنَّ تَرَكَهَا فِي كَلَاءٍ وَمَاءٍ  
وَأَمِنَ فَهِيَ لَهُ بِأَخْذِهَا مَتَى شَاءَ وَإِنْ كَانَ تَرَكَهَا فِي غَيْرِ كَلَاءٍ وَلَا مَاءٍ فَهِيَ لِمَنْ  
أَحْيَاهَا؛ ۵۳»

امیر مؤمنان (ع) در مورد چهارپایی که صاحبانش آن را رها کرده و یا از علف  
و هزینه آن عاجز شده اند، فرمود: چهارپا برای کسی است که آن را احیا کند  
و حضرتش در باره مردی که چهارپایی را در جایی که از بین می رود رها  
کرده، فرمود: اگر آن را در جایی که سرسبزی و آب است رها نموده،  
چهارپا برای اوست و هر زمان که بخواهد آن را می گیرد و اگر در جای بدون  
علف و آب رها کرده چهارپا برای کسی است که آن را احیاء نموده.

(د) سایر روایات

۱. محمد بن یعقوب، عن علي بن إبراهيم، عن حماد، عن حريز بن هاشم،

۵۱. مکارم شیرازی، القواعد الفقهية، ج ۲، ص ۱۲۵.

۵۲. مصطفوی، مائة قاعدة فقهية، ص ۵۱.

۵۳. حرعاملی، وسائل الشیعة، ج ۲۵، ص ۴۵۸.

عن أبي عبدالله (ع)، قال: لا بأس بلقطة العصي والشظايا والتد والحبل

والعقال وأشباهه، قال: وقال أبو جعفر (ع): ليس لهذا طالب؛<sup>۵۴</sup>

برداشتن اشیایی مثل چوب دستی، میخ، ریسمان و دست بند مانعی ندارد.

[سپس راوی اضافه کرد که] امام باقر (ع) فرمود: این گونه اشیاء طالب ندارد.

بیشتر فقها این روایت را حسن<sup>۵۵</sup>، و برخی صحیح<sup>۵۶</sup> دانسته اند.

برخی می گویند که از عموم تعلیل «لیس لهذا طالب» استفاده می شود که مالی

را که از آن اعراض شده، می توان تملک کرد و از تعبیر «لا بأس بلقطة العصي ...»

استفاده می شود که هرگونه تصرف در مالی که از آن اعراض شده، جایز است و آن

را می توان تملک هم کرد؛ بلکه غالباً انسان چوب و مانند آن را که از بیابان

بر می دارد، تملک می کند. این روایت روشن ترین روایت در بحث اعراض است،

ولی دلیل بر خروج مالی که از آن اعراض شده از ملک مالک نیست و تنها بر جواز

تملك آن دلالت می کند.<sup>۵۷</sup>

به نظر می رسد این روایت حاکی از این است که مالی که از آن اعراض شده،

ابتدا از ملکیت مالکش خارج می گردد و حکم مال مباح را می یابد، سپس هر کسی

می تواند آن را به وسیله حیازت مالک شود. علاوه بر این، قدر متیقن از سیره عقلا

این است که اموال کم ارزش با اعراض مالک، از ملکیت وی خارج می شوند.

۲. محمد بن یعقوب، عن عده من اصحابنا، عن سهل بن زیاد و احمد بن

محمد جميعاً، عن ابن محبوب، عن معاوية بن وهب، قال: «سمعت

۵۴. همان، ص ۴۵۶.

۵۵. مجلسی، مرآة العقول، ج ۱۹، ص ۱۱۵؛ نجفی، جواهر الکلام، ج ۳۸، ص ۳۰۳؛

عاملی، مفتاح الکرامة، ج ۱۷، ص ۷۵۴.

۵۶. نجفی، جواهر الکلام، ج ۳۸، ص ۲۷۹.

۵۷. شبیری زنجانی، کتاب نکاح، ج ۱، ص ۷۱.

أبا عبد الله (ع) يقول: أيما رجل أتى خربة بائرة فاستخرجها و كرى أنهارها و عمرها، فإنّ عليه فيها الصدقة، فإن كانت أرض لرجل قبله، فغاب عنها و تركها فآخريها ثمّ جاء بعد يطلبها؛ فإن الأرض لله عزّ وجلّ و لمن عمرها؛<sup>٥٨</sup> معاوية بن وهب می گوید: از امام صادق (ع) شنیدم که فرمود: هر کس وارد مکان ویرانی شود و آن را آباد کند و جوی های آب را لایروبی کند، باید زکات آن را بپردازد، اگر پیش از او مال کسی بوده که آن را ترك کرده و ویران شده است و پس از آباد شدن به دست دیگری، وی بیاید و آن را درخواست کند؛ حقی ندارد؛ چرا که زمین از آن خداوند و کسی است که آن را آباد کرده است».

بیشتر فقها این روایت را از حیث سند، صحیح دانسته اند.<sup>٥٩</sup>

برخی معتقدند که مورد این روایت ترك و اعراض از زمین است؛ زیرا در مورد کسی که غایب می شود و به سفر می رود و اراده بازگشت و آبادانی زمین خود را دارد تعبیر «غاب عنها و تركها» به کار نمی رود.<sup>٦٠</sup>

جمع بندی روایات: به نظر می رسد که روایات وارد شده درباره اعراض، ناظر به موارد خاصی هستند، اما از مجموع آنها می توان این قاعده را به دست آورد که «کل مال تركه صاحبه، زال ملكيته»؛ یعنی اعراض، سبب خروج مال از ملکیت شخص می شود. در روایت عبد الله بن سنان واژه «مال» به طور مطلق به کار رفته و عطف کلمه «بعیر» بر آن، عطف جزء بر کل است و مصداقی از مال را بیان کرده

٥٨. حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ٢٥، ص ٤١٤، ح ١.

٥٩. مجلسی، روضة المتقین، ج ١١، ص ٢٤٩؛ مجلسی، مرآة العقول، ج ١٩، ص ٣٧٠؛ نجفی، جواهر الکلام، ج ٣٨، ص ٢٢؛ سید محمد جواد حسینی عاملی، مفتاح الکرامه، ج ٧، ص ١٠؛ موسوی خویی، معجم رجال الحدیث، ج ٥، ص ١٤١.

٦٠. امام خمینی، کتاب البیع، ج ٣، ص ٥٢؛ سید محسن طباطبایی حکیم، مستمسک العروة الوثقی، ج ٩، ص ٥٩٩؛ تبریزی، منهاج الصالحین، ج ١، ص ٣٨٢.



است و خصوصیتی در آن وجود ندارد؛ لذا حکم آن شامل تمامی اموال می شود. استفاده از کلماتی همچون «ترك» و «تسريح» و «تسيب» و امثال آن در روایات نیز هر چند که اعم از اعراض است، اما با توجه به قرائن و شواهد حال، بر اعراض مالک دلالت دارد.

گفته شده: صحیحه یونس بن عبدالرحمن<sup>۶۱</sup> معارض با روایات مذکور

است، ۶۲

عليّ بن إبراهيم عن محمد بن عيسى عن يونس بن عبدالرحمن، قال: سألت عبداً صالحاً، فقلت: جعلت فداك كُنا مرافقين لقوم بمكة فارتحلنا عنهم و حملنا بعض متاعهم بغير علم و قد ذهب القوم و لانعرفهم و لانعرف أوطانهم فقد بقي المتاع عندنا فما نصنع به؟ قال: فقال: تحملونه حتى تلحقوهم بالكوفة، فقال يونس: قلت له: لست أعرفهم و لا ندرى كيف نسأل عنهم.

قال: فقال: «بعه و اعط ثمنه اصحابك» قال: فقلت: جعلت فداك أهل الولاية؟ قال: فقال: «نعم»؛

یونس عبدالرحمن می گوید: از عبد صالح (موسی بن جعفر(ع))، پرسیدم و گفتم: فدایت شوم در مکه همراه با گروهی بودیم و ما مفارقت کردیم از آنها و بدون آگاهی بخشی از متاع آنان را با خود برداشتیم و آنان رفته اند و ما آن ها را نمی شناسیم و وطن آنها را نمی دانیم و متاع نزد ماست با آن چه کنیم؟ امام(ع) فرمود: با خود بپسند تا کوفه به آنان ملحق شوید، یونس گوید: به آن حضرت گفتم: من آنان را نمی شناسم و نمی دانم چگونه باید

۶۱. کلینی، الکافی، ج ۵، ص ۳۰۹، ح ۲۲.

۶۲. محقق داماد، قواعد فقه - بخش مدنی، ص ۲۷۵.

سراغ آنها را بگیرم، فرمود: آن را بفروش و ثمن آن را به اصحابت بده،  
گفتم: فدایت شوم به اهل ولایت؟ فرمود: آری.

به نظر می‌رسد که روایت مذکور اعم از مدعاست و موضوع آن، مال  
مجهول المالک است و ارتباطی با اعراض ندارد؛ چرا که یونس اشتباهی مال  
دیگری را برداشته و خود می‌گوید: «وحملنا بعض متاعهم بغیر علم»؛ در حالی که  
در اعراض، مالک با قصد و اراده مالش را ترك می‌کند و دیگر اینکه صدقه دادن  
حکم مال مجهول المالک است<sup>۶۳</sup>.

#### نتیجه

برخی معتقدند که اعراض موجب زوال مالکیت شخص نمی‌شود؛ اما برخی دیگر  
با استناد به سیره عقلا و عموم حدیث سلطنت و روایات، قائل به زوال مالکیت  
هستند. فقهای گروه نخست می‌فرمایند: روایات اعراض به لحاظ سند و دلالت  
خداشه پذیرند و نمی‌توان آنها را دلیل اعراض و سبب از بین رفتن مالکیت دانست؛  
در حالی که با توجه به تحقیق صورت گرفته در خصوص سند و دلالت این  
روایات، مشخص گردید که احادیث یادشده هم به لحاظ سندی و هم به لحاظ  
دلالتی، معتبرند و حجیت دارند و با توجه به قاعده اصولی تقدم ادله اجتهادی بر  
ادله فقاهتی، می‌توان گفت با وجود روایات که از ادله اجتهادی هستند، استناد به  
استصحاب که از ادله فقاهتی است، صحیح نیست. بنابراین، تنها با استناد به  
روایات و با فرض فقدان سایر ادله می‌توان اثبات کرد که اعراض یکی از مصادیق و  
طرق زوال مالکیت است.

۶۳ یوسف بحرانی، الحدائق الناضرة، ج ۱۹، ص ۳۱۲.

منابع و ماخذ

١. آشتياني، محمد حسن، كتاب القضاء، قم، انتشارات زهير، ١٤٢٥هـ.ق.
٢. انصاري، مرتضى، كتاب المكاسب، قم، مجمع الفكر الاسلامي، ١٤٢٨هـ.ق.
٣. انصاري، مسعود؛ طاهري، محمد علي، دانشنامه حقوق خصوصي، تهران، محراب فكر، ١٣٨٤.
٤. ايرواني، علي، جمان المسلك في الاعراض عن الملك، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامي، ١٤٠٦هـ.ق.
٥. بحر العلوم، سيد مهدي، الفوائد الرجالية، تهران، مكتبة الصادق، ١٤٠٥هـ.ق.
٦. بحر العلوم، محمد بن محمد تقى، بلغة الفقيه، تهران، مكتبة الصادق، ١٤٠٣هـ.ق.
٧. بحراني، حسين بن محمد، الانوار اللوامع في شرح مفاتيح الشرائع، قم، مجمع البحوث العلمية، بي تا.
٨. بحراني، يوسف، الحدائق الناضرة في احكام العترة الطاهرة، قم، دفتر انتشارات اسلامي، ١٤٠٥هـ.ق.
٩. تبريزي، جواد، منهاج الصالحين، قم، مجمع الإمام المهدي، ١٤٢٦هـ.ق.
١٠. ———، اسس القضاء والشهادة، قم، بي جا، بي تا.
١١. حرّ عاملي، محمد بن الحسن، وسائل الشيعة إلى تحصيل مسائل الشريعة، قم، مؤسسه آل البيت (ع) لإحياء التراث العربي، ١٤٢٩هـ.ق.
١٢. حسيني شيرازي، سيد محمد، إيصال الطالب إلى المكاسب، تهران، منشورات اعلمي، بي تا.
١٣. حكيم، سيد محسن، مستمسك العروة الوثقى، بيروت، دار إحياء التراث

- العربي، ١٣٩١هـ.ق.
١٤. \_\_\_\_\_، منهاج الصالحين (محصى)، بيروت، دارالتعارف للمطبوعات، ١٤١٠هـ.ق.
١٥. حلى، محمدبن الحسن، إيضاح الفوائد في شرح مشكلات القواعد، قم، مؤسسه اسماعيليان، ١٣٨٧هـ.ق.
١٦. حلى، مقداد بن عبدالله، التنقيح الرائع لمختصر الشرائع، قم، كتابخانه آيت الله مرعشى نجفى، ١٤٠٤هـ.ق.
١٧. حلى، الحسن بن يوسف، رجال العلامة الحلى - خلاصة الأقوال في معرفة أحوال الرجال، نجف، المطبعة الحيدرية، ١٣٨١هـ.ق.
١٨. ربانى، محمدحسن، دانش دراية الحديث، مشهد، دانشگاه علوم اسلامى رضوى، ١٣٨٠.
١٩. رشتى، حبيب الله، كتاب القضاء، قم، دارالقرآن الكريم، ١٤٠١هـ.ق.
٢٠. سبحانى، جعفر، نظام القضاء والشهادة في الشريعة الاسلامية الغراء، قم، مؤسسه امام صادق (ع)، ١٤١٨هـ.ق.
٢١. \_\_\_\_\_، الخمس في الشريعة الاسلامية الغراء، قم، مؤسسه امام صادق (ع)، ١٤٢٠هـ.ق.
٢٢. سبزوارى، سيد عبد الأعلى، مهذب الأحكام في بيان الحلال والحرام، قم، مؤسسة المنار، ١٤١٣هـ.ق.
٢٣. سبزوارى، محمدباقر، كفاية الأحكام، اصفهان، انتشارات مهدوى، بى تا.
٢٤. سيفى مازندرانى، على اكبر، دليل تحرير الوسيلة - احياء الموات واللقط، قم، دفتر انتشارات اسلامى، ١٤١٥هـ.ق.
٢٥. شبيرى زنجانى، سيد موسى، كتاب نكاح، قم، مؤسسه پژوهشى رأى پرداز، ١٤١٩هـ.ق.

٢٦. صافى گلپايگانى، على، ذخيرة العقبى فى شرح العروة الوثقى، قم، كنج عرفان، ١٤٢٧هـ.ق.
٢٧. طباطبايى يزدى، سيد محمد كاظم، حاشية كتاب المكاسب، قم، طليعه نور، ١٤٢٩هـ.ق.
٢٨. طوسى، محمد بن الحسن، تهذيب الاحكام، تهران، دارالكتب الاسلامية، ١٣٦٥هـ.ق.
٢٩. \_\_\_\_\_، المبسوط فى فقه الإمامية، تهران، المكتبة المرتضوية لإحياء الآثار الجعفرية، ١٣٨٧هـ.ق.
٣٠. \_\_\_\_\_، الاستبصار فى ما اختلف من الاخبار، تهران، دارالكتب الاسلامية، ١٣٩٠هـ.ق.
٣١. \_\_\_\_\_، العدة فى اصول الفقه، قم، انتشارات ستاره، ١٤١٧هـ.ق.
٣٢. عاملى، زين الدين بن على، رسائل الشهيد الثانى، قم، دفتر تبليغات اسلامى، ١٤٢١هـ.ق.
٣٣. \_\_\_\_\_، مسالك الافهام إلى تنقيح شرائع الإسلام، قم، مؤسسة المعارف الاسلامية، ١٤٢٥هـ.ق.
٣٤. عاملى، سيد محمد جواد، مفتاح الكرامة فى شرح قواعد العلامة، بيروت، دار إحياء التراث العربى، بى تا.
٣٥. عاملى، محمد، مدارك الاحكام فى شرح عبارات شرائع الإسلام، بيروت، مؤسسه آل البيت(ع)، ١٤١١هـ.ق.
٣٦. فاضل لنكرانى، محمد، تفصيل الشريعة فى شرح تحرير الوسيلة: الوقف، و الصدقة، ... الصيد و الذباجة، قم، مركز فقهي ائمه اطهار، ١٤٢٤هـ.ق.
٣٧. فاضل هندی، شيخ بهاء الدين محمد بن الحسن، كشف اللثام و الإبهام عن

- قواعد الاحكام، قم، دفتر انتشارات اسلامي، ۱۴۱۶هـ.ق.
۳۸. فيض كاشاني، سيد محسن، الوافي، اصفهان، كتابخانه اميرالمؤمنين علي(ع)، ۱۴۰۶هـ.ق.
۳۹. قزويني، علي، صيغ العقود و الإيقاعات، قم، انتشارات شكوري، ۱۴۱۴هـ.ق.
۴۰. قمي، ابوالقاسم، جامع الشتات في أجوبة السؤالات، تهران، مؤسسه كيهان، ۱۴۱۳هـ.ق.
۴۱. كاشف الغطاء، حسن بن جعفر، انوار الفقاهة - كتاب القضاء، نجف، مؤسسه كاشف الغطاء، ۱۴۲۲هـ.ق.
۴۲. كشي، محمد بن عمر، رجال الكشي - اختيار معرفة الرجال، مشهد، نشر دانشگاه مشهد، ۱۴۰۹هـ.ق.
۴۳. كليني، محمد بن يعقوب بن اسحاق، الكافي، قم، دارالحدیث للطباعة و النشر، ۱۴۲۹هـ.ق.
۴۴. مامقاني، عبدالله، تنقيح المقال في معرفة الرجال، بيروت، مؤسسه آل البيت(ع)، بی تا.
۴۵. مجلسي، محمد باقر، مرآة العقول في شرح أخبار آل الرسول، تهران، دارالكتب الاسلامية، ۱۴۰۴هـ.ق.
۴۶. \_\_\_\_\_، ملاذ الاخيار في فهم تهذيب الاخبار، قم، كتابخانه آيت الله مرعشي نجفی، ۱۴۰۶هـ.ق.
۴۷. مجلسي، محمدتقي، روضة المتقين في شرح من لا يحضره الفقيه، قم، مؤسسه كوشانپور، ۱۴۰۶هـ.ق.
۴۸. محقق داماد، سيدمصطفى، قواعد فقه - بخش مدني ۲، تهران، سازمان مطالعه و تدوين كتب علوم انساني دانشگاهها (سمت)، ۱۳۸۷.

٤٩. مصطفوى، حسن، التحقيق في كلمات القرآن الكريم، تهران، مركز الكتاب للترجمة والنشر، ١٤٠٢هـ.ق.
٥٠. مصطفوى، سيدمحمد كاظم، مائة قاعدة فقهية، قم، دفتر انتشارات اسلامى، ١٤٢١.
٥١. مكارم شيرازى، ناصر، القواعد الفقهية، قم، مدرسه امام اميرالمؤمنين(ع)، ١٤١١هـ.ق.
٥٢. منتظرى، حسين على، كتاب الخمس والانفال، قم، بى تا.
٥٣. موسى خلخالى، سيد محمد مهدى، فقه الشيعة - كتاب الاجارة، تهران، مركز فرهنگى منير، ١٤٢٧هـ.ق.
٥٤. موسى خمينى، سيدروح الله، كتاب البيع، تهران، مؤسسه تنظيم و نشر آثار امام خمينى، ١٣٨٤.
٥٥. \_\_\_\_\_، تحرير الوسيلة، قم، مؤسسة النشر الإسلامى، ١٤٢٤هـ.ق.
٥٦. موسى خمينى، سيد مصطفى، مستند تحرير الوسيلة، تهران، مؤسسه تنظيم و نشر آثار امام خمينى، بى تا.
٥٧. موسى خويى، سيد ابوالقاسم، منهاج الصالحين، قم، نشر مدينة العلم، ١٤١٠هـ.ق.
٥٨. \_\_\_\_\_، موسوعة الإمام الخوئى، قم، مؤسسة إحياء آثار الإمام الخوئى، ١٤١٨هـ.ق.
٥٩. \_\_\_\_\_، مصباح الاصول، قم، مؤسسة نشر الفقاهة، ١٤٢٢هـ.ق.
٦٠. \_\_\_\_\_، معجم رجال الحديث و تفصيل طبقات الرواة، قم، نشر الثقافة الإسلامية، بى تا.
٦١. ناينى، محمدحسين، منية الطالب في شرح المكاسب، قم، مؤسسة النشر الإسلامى، ١٤٢٤هـ.ق.

۶۲. \_\_\_\_\_، منية الطالب في شرح المكاسب، قم، مؤسسة النشر الإسلامي، ۱۴۲۷هـ.ق.
۶۳. نجفی، محمد حسن، جواهر الكلام في شرح شرائع الإسلام، بيروت، دار إحياء التراث العربي، بی تا.
۶۴. نراقی، احمد، مستند الشيعة في أحكام الشريعة، قم، مؤسسه آل البيت(ع)، ۱۴۱۵هـ.ق.
۶۵. نراقی، محمد، مشارق الأحكام، قم، كنگره نراقیین ملا مهدی و ملا احمد، ۱۴۲۲هـ.ق.
۶۶. نوری، حسین، خاتمة المستدرک، قم، مؤسسه آل البيت عليهم السلام، ۱۴۱۷هـ.ق.
۶۷. هاشمی شاهرودی، سيد محمود، فرهنگ فقه مطابق مذهب اهل بيت(عليهم السلام)، قم، مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامي، ۱۴۲۶هـ.ق.